

داستایوسکی در نامه‌ای به برادرش به تاریخ ۲۲ دسامبر ۱۸۴۹، می‌نویسد: «زندگی درون ماست نه در بیرون. انسانی در میان انسان‌ها بودن و برای همیشه انسان ماندن، علی‌رغم بدبختی‌ها و بداقبالی‌ها افسرده‌نشدن و تزلزل نشان ندادن، این است زندگی، راز زندگی در همین نهفته است». (برادران کارامازوف، ترجمه انگلیسی پویر و وولوخونسکی. XII)

داستایوسکی این پاره را بی‌درنگ پس از گذراندن تجربه‌ای تلخ نوشت و دلیلش آن بود که تزار نیکولای اول چندین زندانی را به دلیل حمایت از آزاد اندیشی به مرگ محکوم می‌کند و مراسم اعدام نمایشی در میدان سمیوونوسکی به راه می‌اندازد؛ نمایشی که به شکلی هراس‌انگیز واقعی می‌نماید و کار یکی از هم‌بندهای نویسنده را به جنون می‌کشانند. (برادران کارامازوف، ترجمه گارنت X) و این نوشته گواه نیروی شخصیت داستایوسکی است. نمایانگر نوعی زندگی که می‌توانست دشوار باشد، زندگی در فقر مفرط. می‌توانست نومیدانه شاهد مرگ ناشی از فقر بسیاری از نزدیکانش باشد. همچنین نمایانگر نقطه ضعف مهمی است که در میان برخی از شخصیت‌ها و قهرمان‌های تراژیکش دیده می‌شود. آنانی که به دلیل نومیدی و ضعف در مقابل سنگینی بداقبالی‌ها، متزلزل می‌شوند و دست به اعمال بربرانه‌ای می‌زنند که از چارچوب انسانیت خارجشان می‌سازد. این مسأله در مورد بالاشکین و شیشکوف در «خانه مردگان» و همچنین «راسکولنیکوف» در «جنایات و مکافات» صادق است.

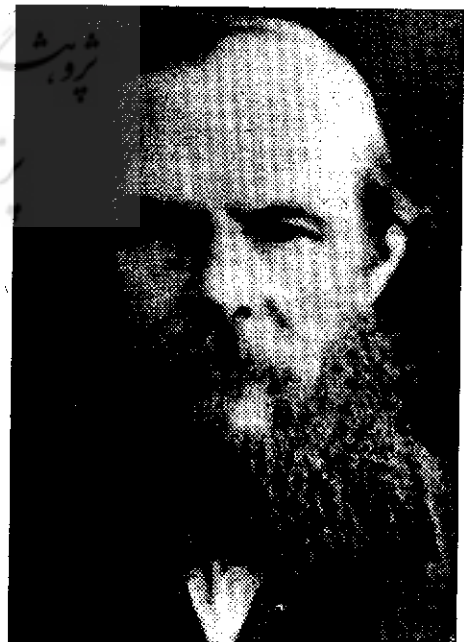
وقایع دشوار زندگی داستایوسکی، احتمالاً زاینده بخش اعظم آثار این نویسنده بزرگ است. او که در ۳۰ دسامبر ۱۸۲۱ در مسکو به دنیا آمد، بیشتر دوران کودکی خود را به دور از مادر رنجور و پدر اصلیش گذراند. (هینگلی، ۲۰) در این سال‌های شکل‌دهنده بود که پیوند نزدیکی با برادر بزرگترش میخائیل برقرار کرد. آنها ساعت‌ها در زیر نور شمع در خانه پراسایش بیرون از شهرشان به خواندن آثار پوشکین می‌نشستند. با وجود این، هنگامی که پا به نوجوانی گذاشتند، فیودور و میخائیل را به دو مدرسه شبانه‌روزی متفاوت فرستادند، فیودور در مدرسه مهندسی سنت‌پترزبورگ نام‌نویسی شد. احتمال دارد که رویارویی داستایوسکی با برنامه درسی دشوار مدرسه مهندسی (که به عنوان ذخیره استخدامی بوروکراسی روسیه عمل می‌کرد) به او کمک کرد تا مطمئن شود که سرنوشت او با نوشتن گره خورده است؛ حتی در زمانی که مشغول فراگیری فن حکومت‌داری بود، مهارت‌هایش را در مقام نویسنده پرورش داد. در همان زمان بود که طرح اولیه نخستین رمانش - مردم فقیر - را نوشت. این اثر در ۱۸۴۶، با واکنش ادبی مناسبی به چاپ رسید. داستایوسکی که در سن بیست و پنج سالگی به شخصیتی ادبی تبدیل شده بود، شروع به شرکت در گروه‌های بحث کرد، که به دستگیری و تماشای همان اعدام نمایشی انجامید که او را به نوشتن نامه‌ای به برادرش برانگیخت.

دوران محکومیتش به چهار سال زندان و چهار سال خدمت در ارتش تخفیف داده شد. تجربه‌های زندانش، همچنین زندگی در میان فقرای شهری روسیه پس از زندان، زمینه خلاق را برای آفرینش بسیاری از آثار فراهم کرد. در ۱۸۵۸ از زندان و خدمت آزاد شد و دوره چهارده‌ساله نویسندگی پُر تب و تابی را آغاز کرد که طی آن رمان‌های مشهورش را به چاپ رساند. از جمله «خانه مردگان» (۱۸۶۲)، «پادداشت‌های زیرزمین» (۱۸۶۴)، «جنایات و مکافات» (۱۸۶۶)، «ابله» (۱۸۶۸) و «شیاطین».

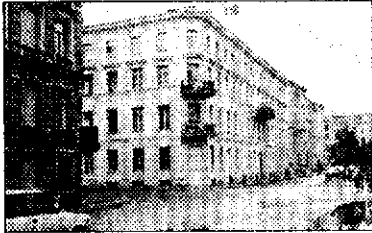
طی این دوران، زندگی داستایوسکی در آشوب گذشت، همسر اول و برادرش را از دست داد. در ۵ فوریه، ۱۸۶۷، با تندنویسی آن‌اگریگور ونا استیتکینا ازدواج کرد. دو ماه پیش از مرگ، پس‌گفتار برادران کارامازوف (۱۸۸۰) را به پایان رساند که به شکل مسلسل در پیام روسیه به چاپ رسید. مراسم تدفینش هزاران شهروند را به خود فراخواند و روسیه را در ماتم فقدان قهرمان ادبی خود نشاناد.



داستایوسکی انسان همیشگی



تصاویر تراژیک و کمیک در برادران کارامازوف



مقدس در سایه چهره‌های پدر شیطنی فرو می‌رود و مضاعف و تکثیر می‌شود، و اساس هویت فردی زیر سؤال می‌رود. آن چه که قرار بوده حکایت یا پیشگویی باشد - آن چنان که عقل اروپایی روح روسی را تهدید می‌کند - تبدیل به اثر عرفانی بزرگی می‌شود که در آن اعمال انسان‌ها - خواه نیک و خواه بد - سرانجام بی‌اهمیت قلمداد می‌شود، زیرا آن چه را که داستایوسکی می‌خواهد نابود کند، دقیقاً همین غرور کفرآمیز تراژیک ایوان و این فرضیه اوست که گناه انسان حائز اهمیت است.

نمی‌رسد. مضمون تحول یا نوزایی چیزی بیش از عقیده‌ای صرفاً دینی (یا جادویی) است؛ بخشی از قوه تخیل داستایوسکی است. در آثار این نویسنده واقعیت پیوسته دیگرگون می‌شود، به سادگی پاره‌پاره می‌شود، به حیرت‌مان می‌اندازد، هیچ چیز ثابت نمی‌ماند، هیچ چیز ماندگار نیست، شخصیت‌ها که به شکلی تعریف شده‌اند، از هم می‌پاشند و ابعاد ژرف‌تر و گسترده‌تری به خود می‌گیرند. حقایق خشک، صد صفحه بعد به پژواک در می‌آیند و به سخره گرفته می‌شوند، شخصیت پدر

دشواری‌های برادران کارامازوف به هیچ ضعیفی در نویسنده آن مربوط نمی‌شود، بلکه از قوه ابتکار فوق‌العاده او سرچشمه می‌گیرد. در چارچوب ساختار دقیقش، سلسله‌ای از پادنهادهای مسخره پدیدار می‌شود: آیا این‌ها آگاهانه آفریده شده‌اند؟ ابتکار هستند یا آفرینش صرف؟ به نظر می‌رسد که نبوغ داستایوسکی در مهارتش در پویایی‌شناسی داستان نهفته است. بی‌تردید نه زندگی - زندگی هرگز از لحاظ سرعت و پیچیدگی به گرد پای هیچ‌یک از آثار داستایوسکی

آیین‌های تراژیک در «تسخیر شده»



سال‌ها مطالعه و نقد داستایوسکی مرا به این نتیجه رهنمون ساخته که بسیاری از منتقدان داستایوسکی توان ستجش نبوغ او را ندارند، شاید مسأله این است که منتقدی که به شکل فرهنگستانی تعلیم یافته به این امید به یک اثر ادبی می‌نگرد که بازتاب خود یا برخی از کیفیت‌های نقد را شاهد باشد که ستایش استادانش را برانگیخته است و چنین نقدی الزاماً به تناسب و تقارن، یگانگی لحن، دقت یا کوناهای متن می‌انديشد. آیا تمامی آثار ادبی آرزوی رسیدن به شرایط یک شعر خوب پرداخته شده را در سر نمی‌پروراند؟

نقد ساده‌انگارانه می‌کوشد تا «نامهٔ بنفش» و «موبی‌دیک» را با هم مقایسه کند؛ یکی را به شکل حیرت‌انگیزی فشرده و دیگری را تودرتو و از لحاظ ساختاری ضعیف و غیرقابل توجه می‌یابد. در حالی که انکار نمی‌توان کرد که «موبی‌دیک» از لحاظ ساختار و پیچیدگی فراتر از هر رمانی است که «هائورن» حتی خواب نوشتنش را هم ندیده است. یک شاهکار است. باید چنین فرض کرد که نقد معمولی، که حس پذیری نزدیک‌بینانه هنری جیمز در آن دمیده شده نمی‌تواند شکل گستردهٔ باشکوه را ببیند.

«تسخیر شده» رمانی است که به شکلی حیرت‌انگیز، طولانی پیچیده و با انسجام ساختاری ترازودی‌های آخیلوس یا اورپید بیانگر نبوغ بی‌همانند داستایوسکی است. او همواره به عنوان آفریدگار شگفت‌آور شخصیت‌های گوناگون انسانی شناخته شده و از این لحاظ باید او را هم‌تراز شکسپیر دانست. اما این‌که او را صنعت‌کاری نابغه می‌شناسند در واقع کلیشه‌ای شرم‌آور از دیدگاه‌های نقد ادبی است که نمایش «شکل کامل» را تنها در نوول یا داستان کوتاه امکان‌پذیر می‌داند. و با تعاریف این کلیشه، آثار بلند ناگزیر از نوعی بی‌شکلی نسبی رنج می‌برند.